

از نظر هانس کونگ متاله کاتولیک دین در دنیای امروز به عامل قدرت تبدیل شده است. وی اعتقاد دارد در حالی که روز به روز به محبوبیت دین اسلام و این بودیسم افزوده می شود، مسیحیت از شرایط مشابهی برخوردار نیست. این متاله مناقشه برانگیز در کلیسای کاتولیک حلی گفتگو با دویچه وله تحت این امر را بازگو کرده است. هانس کونگ متاله کاتولیک و منتقد کلیسا در سال ۱۹۶۸ متولد شد و تأثیرات خود را در حوزه بین ادیان و فعالیت به عنوان رئیس بنیاد اخلاق جهانی اعمال کرد. واتیکان در سال ۱۹۷۹ پس از آن که کونگ عصمت یابی را به چالش کشید، مجوز تدریس وی را لغو کرد. در پاییز سال ۲۰۰۵ پاپ بندیکت شانزدهم کونگ را به دبیری خصوصی دعوت کرد.

**- پرفسور کونگ، نه تنها مردم المان بلکه مردم سراسر جهان بار دیگر علاقه ای قابل توجه به دین نشان می دهند. می توانید درباره بازگشت ادیان صحبت کنید؟**

کونگ: "بازگشت دین" عبارتی دو بعدی است. دین هرگز ناپدید نشده که اکنون بخواهد بازگردد. دین نیز چون موسیقی امری است که همواره باقی می ماند حتی اگر روزگاری سرکوب شود. این امر حقیقت دارد که از زمان بیداری اسلام پس از شکل گیری انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ اروپاییان متوجه شده اند که خود تنها حاکمان جهان نیستند. برئی مدنی طولانی اروپایی سکولار متوجه این امر نشد که وضعیت خود یک استثنا بوده و دین هر کجای دیگر که باشد یک قدرت به شمار می رود.

**- "بدون ادیان صلح میان ملل برقرار نمی شود"، "بدون گفتگوی ادیان صلحی میان ادیان برقرار نخواهد شد!" این دو جمله اصلی از اصول اخلاق جهانی شما است. در عصر جهانی شدن فرصتهای غیر قابل تصویری برای جوامع بشری در اینترنت وجود دارد و دسترسی به دانش ساده تر از گذشته شده است. آیا این تحولات می تواند گفتگوی بین ادیان را بهبود بخشد؟**

در اصل باید بگوییم بله چنین است. حتی اگر این تحولات خود مسبب مشکلات متعددی شوند. این امر که امروز اطلاعات بسیاری درباره ادیان دیگر در دست داریم از نکات مثبت دنیای امروز است. البته سوال مهم اینجاست که آیا ما می خواهیم دیگران درباره ما اطلاعاتی داشته باشند و در فرایند ساخت دیگران سهمیم یا خیر. بعضی ها نمی خواهند در این فرایند سهمیم باشند و مدعی هستند حتی پیش از صورت گرفتن یک فرایند اسلام را شناخته اند.

**- چه کسانی نمی خواهند اسلام را بشناسند؟**

مسیحیان بنیادگرا که هر آنچه در انجیل نوشته شده را به صورت تحت الفظی پذیرفته و اظهار می دارند که به ادیان دیگر نیازی ندارند پس از آنها مردمان سکولار و متعصبان لائیسزم قرار می گیرند. زمانی که به واژه دین اشاره می شود آنها به سادگی انگیزته شده و تصور می کنند که نباید درباره دین در مدارس هم صحبت کرد. آنها با این مسئله که دین بار دیگر در تاریخ جهان به عاملی قدرتمند تبدیل شده مشکل دارند.

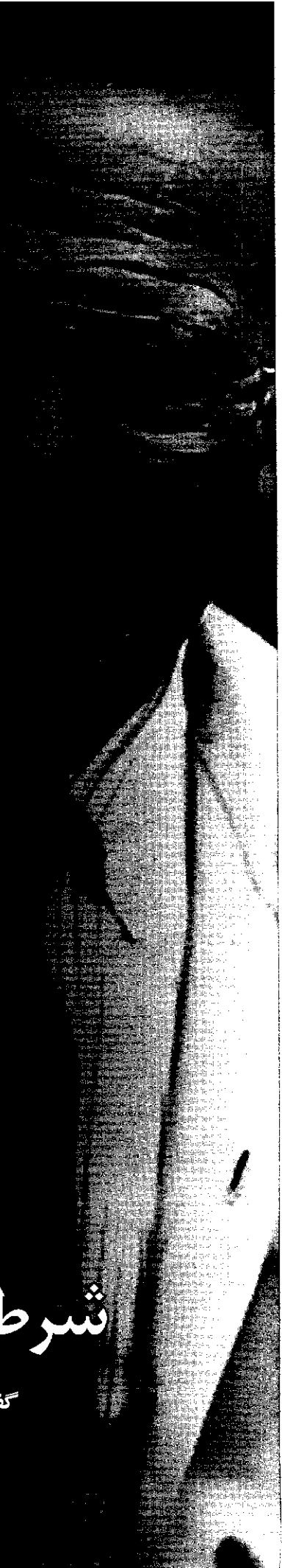
بر اساس یک نظر سنجی بودیسم دین محبوب آلمانی ها است. چگونه این امر را می توان تبیین کرد؟



# فروتنی، شرط گفت و گوی مؤثر

گفت و گو با هانس کونگ، متاله معاصر آلمانی

ترجمه: مینا سالکی



بودیسم در غرب به عنوان دین رها از تعصب و قوانین متعدد شناخته شده است و اینی است که با درون انسانها سرو کار داشته و بر مراقبه تاکید می کند. بودیسم دینی است که تصویری انضمامی و انسان واری از آخرین حقیقت ندارد؛ اما مسیحیت با تاکید بر قدرت خود، مردم را عصبی کرده است. وقتی ما پاپی داریم که مدعی است از نظر الهیاتی بر تمام جهان حکمرانی می کند و کسانی که با او بوده مسیحیان راستین تلقی شده و کلیسای کاتولیک تنها کلیسای حقیقی است مردم عصبی می شوند. حتی اگر هم به وضوح تظاهراتی صورت نگیرد، مردم از مسیحیت روی بر گرفته و اظهار می دارند نمی خواهند کاری یا آن داشته باشند.

**به اسلام و پریشی که درباره بودیسم به عنوان صلح امیز ترین دین وجود دارد بازگردیم که با ۴۳ درصد در مقابل ۴۱ درصد مسیحیت، دین صلح نامیده می شود. در شرایطی که تنها یک درصد اسلام را دین صلح می دانند. آیا اسلام به عنوان دشمن غرب در نظر گرفته می شود؟**

بله اسلام را دشمن غرب می دانند؛ چرا که غرب تنها بر برخی نکات اسلام تاکید می کند. در گذشته نیز چنین بود. اروپائیان به این مسئله از زاویه پیشروی اسلام از شمال آفریقا به اسپانیا بین قرن هشتم و یازدهم و همچنین حکمرانی عثمانی ها در بالکان نگاه می کنند. به این امر توجه نمی کنند که مسیحیان نه تنها جنگ صلیبی داشتند بلکه تا قرن نوزدهم مناطق اسلامی را از مراکش تا جزایر اندونزی تحت استعمار خود در می آوردند. غرب این تشها را حل نکرده است. این مسئله درباره رابطه میان فلسطین و اسرائیل نیز صدق می کند. اگر صلح بین آنها پس از جنگ شش روزه در سال ۱۹۶۷ صورت گرفته بود، هرگز بن لادن به وجود نمی آمد و حمله ای به مرکز تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱ صورت نمی گرفت. اما به جای آن این احساس شکل گرفت که غریبان در سرزمین های مقدس اسلام اسکان گیرند. در افغانستان احساس راحتی کرده و هر کجای دیگر که بخواهد وارد می شوند. بنابراین نیروی دفاعی شکل گرفت، جوانان نامیده به تروریسم متوسل شدند. البته باید علیه اقدامات انتحاری و حملات تروریستی موضعگیری کرد؛ اما باید فکر کنیم چرا جوانان ناامید خود را در معرض چنین اقداماتی قرار می دهند.

**کلیسای کاتولیک در حل چنین مناقشاتی سهم موثری داشته یا گفتگوی بین ادیان؟**  
دست کم باید بگوئیم ژان پل دوم به صراحت علیه جنگ عراق موضع گیری کرد که این امر در مورد پاتریاک مسکو، اسقف اعظم کاتربری، شورای جهانی کلیساها و همچنین شورای ملی کلیساهای ایالات متحده نیز صدق می کند. موضعگیری کلیسا همواره درباره جنگ یکسان بود که البته می توانست اقدامات گسترده تری صورت دهد به ویژه زمانی که مسئله اکاهی بخشی مومنان مطرح می شود. هنگامی که پاپ در رکنزبرگ تلاش کرد اسلام را به عنوان دین خشونت تعریف کند خود به اشتباهش پی

برد. باید همواره رد پای خونی را که مسیحیان در تاریخ برجای گذاشته اند به خاطر داشته باشیم. در آن هنگام مسیحیان اندکی متواضع تر شده و نمی گویند ما از دین عشق بر خوددار بوده و مسلمانان دین نفرت دارند. اکثریت مسلمانان مصر، مراکش، افغانستان همانقدر خواهان صلح هستند که ما به دنبال آن هستیم.

**واقعا فکر می کنید پاپ بندیکت سخنرانی خود را در رکنزبرگ اشتباه تلقی می کند؟ به نظر نمی رسد چندان خود را از آن اظهارات مبرا کرده باشد؟**

او متوجه شد که این سخنرانی اشتباه بوده و مجبور شده که انتقادهای را نیز بپذیرد. وی به کرات سخنرانی خود را تصحیح کرد و مقامات کلیسای کاتولیک برای تصدیق این اشتباه دوره سختی را پشت سر گذاشتند. وقتی از ایدتولوژی مصونیت بر خوددار هستید در آن زمان اشتباهات لغزش ناپذیر صورت گرفته که اصلاح شدنی نیستند. مشخص بود که پاپ تلاش کرد در طول سفر خود به ترکیه این تصویر بد را که پس از سخنرانی رکنزبرگ ایجاد کرده بود، اصلاح کند.

**به رغم آنکه اسلام در سراسر اروپا به دیده ظن و تردید نگریسته می شود، اما افراد بسیاری به ویژه جوانان را در سراسر جهان به خود جلب کرده است. حدود ۱/۳ میلیارد مسلمان در جهان زندگی می کنند که این تعداد رو به رشد است. از رباط تا دمشق گروه های اسلامی بسیاری وجود دارد که از نظر سیاسی به اهمیت چشمگیری دست یافته اند. علت این امر چیست؟ عوامل دینی به شکل گیری چنین روندی کمک می کنند یا اجتماعی؟**

هر دو. گروه های دینی بسیاری در جهان وجود دارند که به مردم کمک می کنند. بسیاری از مسلمانان در این کشورها تصور می کنند که نخبگان حاکم زندگی خود را داشته و به مردم اهمیت نمی دهند. گروه های بنیادگرای اسلامی و با هر نامی که بر آنها می گذارید، به سخنی تلاش می کنند کاری برای مردم انجام دهند. آنها مدارس و آموزش را مورد توجه قرار داده و به مردم غذا و لباس می دهند. فکر می کنید چرا حماس در انتخابات پیروز شد. چون آنها برای مردم کار می کنند. یکی از بزرگترین اشتباهات سیاست غرب عدم پذیرش این انتخابات بود. به جای آن انگشت خود را به نشانه تهدید بالا آورده و به مردمی که چندین دهه است تحت ارباب و تهدید نیروی اشغال گر زندگی می کنند گفتند: "باید اسرائیل را بپذیرید." این نوع رویکرد راه حل چنین مشکلاتی نیست. باید متوجه این امر باشیم که احزاب بسیاری وجود دارند که پایه و اساس آنها را اسلام تشکیل داده و جدا از فعالیت های سیاسی به مردم نیز توجه می کنند. نمونه آن حزب اردوغان نخست وزیر ترکیه است. چرا این حزب به پیروزی رسید؟ چون به مردم کمک می کرد. آنها نشان دادند که با تمام ضعفهایی که داشتند کشور خود را به سوی جلو سوق داده و در عین حال با توجه به دموکراسی اسلام را چون

اتانترک به فضای خصوصی مردم محدود نکردند.  
**زمانی ترکیه را از مابشگاه دموکراسی توصیف کردید. آیا ایمان و دین می توانند با دموکراسی همزیستی داشته باشند.**

بله دین می تواند با دموکراسی همزیستی داشته باشد. آثار سبستیهای برجسته اروپا از شارل دوگول و کونراد ادانور تا رابرت شویمان مسیحیان برهیز گاری بودند. علت اینکه اسلام در مقایسه با مسیحیت با دموکراسی مسئله دارد این است که اسلام برخلاف مسیحیت و یهودیت دارای جنبشهای اصلاحات و روشنگری نبوده است و اگر می خواهید به این روند کمک کنید باید از قدرتهای میانه رو حمایت کرده و افراط گرایان را منزوی کنید. ابلهانه ترین کار ممکن این است که با رتشیهای خود در مقابل آنها ایستادگی کنید که چنین اقدامی درست مثل مبارزه با مافیاز از طریق چتهای جنگنده است.

**تمایل برای مذاکره با قدرتهای افراط گرا چقدر باید پیش رود؟ آیا باید با طالبان و القاعده نیز مذاکره کرد؟**

نمی توان با القاعده مذاکره کرد. آنها یک گروه مخفی تروریستی هستند که تنها باید ریشه آنها را خشکاند اما غرب تنها ریشه آنها را آبیاری کرد تا رشد کردند. سرویس مخفی امریکا در اسناد مخفیانه تصدیق کرده است که جنگ عراق تنها به القاعده کمک کرد، چرا که پیش از آن القاعده در عراق حضور نداشت. بی تردید می توان با طالبان مذاکره کرد، آنها افرادی بی عقل نیستند تنها افراط گرا هستند که درباره یازدهم سپتامبر به دولت بوش هشدار داده بودند اما بوش جدی نگرفته بود. ماه سپتامبر کتاب شرح حال خود نوشت خود را تحت عنوان "حقیقت مناقشه برانگیز" معرفی کردید، اگر به گذشته نگاه کنیم شما همانقدر خوشبین هستید که در سال ۱۹۹۰ زمانی که کتاب "مسئولیت پذیری جهانی: در جستجوی اخلاق تازه جهان" را نوشتید خوش بین بودید.

زمانی که آن کتاب را در سال ۱۹۹۰ نوشتم البته امیدوار بودم که مشکلات در آینده به واسطه ابزار نظامی یا تخصص، دشمنی و جنگ حل نشود اما به جای آن به نظر می رسد که این امر تنها در اروپای شرقی و غربی به واسطه درک دوجانبه، همکاری و ادغام موثر واقع شد. من دشمن امریکا نیستم اما امیدوارم به رغم تبعات سیاستهای بوش، امریکایی ها سنت دموکراتیک خود را به خاطر داشته باشند و آن را در جهت درک بین المللی، میانه روی و صلح جهانی پیش برند.

**از تصور این امر که پاپ بندیکت شانزدهم هرگز ایده اخلاق جهانی شما را نپذیرفت از رده خاطر می شوید؟**

وی ایده مرا همانطور که بود پذیرفت و متوجه شد که استانداردهای اخلاقی مشترکی وجود دارد طی گفتگوی ما تصدیق کرد که این استانداردها باید برای مومنان و غیر مومنان معتبر بماند. نمی توان انتظار داشت که وی شخصا این ایده را ترویج کند هنوز هم باید مدت زمانی بگذرد که چنین توقعی در رسانه تحقق قرار گیرد.